

در این مباحث مسائل کمونیسم و آینده جهان
بر اساس پژوهشهای علمی و تجربی بررسی
می شود، نویسندگان فارغ از هرگونه تعصب
و عدم اعتقاد به «مطلق بودن اعتقاد» مسائل
کمونیسم را تجزیه و تحلیل می کنند .

« دیکتاتوری پرولتاریا »

در رم قدیم دیکتاتور به قضات مطلق العنانی اطلاق میشد که برای قاطع
و غیر قابل استیناف حاکم بر سر نوشت مردم میگردیدند؛ تاریخ درباره چگونگی
و دوره تأسیس این «مقام» اطلاعات دقیقی بدست نمیدهد لیکن بعنوان نخستین
دیکتاتور بمفهوم مضطلع در رم قدیم میتوان از لاریوس نام برد .

در نیم قرن اخیر ما شاهد عملیات مستبدانی بوده ایم که به دریافت عنوان
دیکتاتور بامفهوم جدید آن یعنی انحصارگر قدرت های سیاسی و حکومت مطلقه
فردی نائل آمدند .

دیکتاتورها واجد مشخصات و خصائص متفاوتی بوده اند لیکن پیوسته دو
سیستم مشخص دیکتاتوری در کنار هم انسانهای آزاد را از حقوق طبیعی محروم
ساخته است :

۱- دیکتاتوری در قلمرو بی پایان حکومت مطلقه فردی یعنی حکومت
فرد بر جامعه بدون توجه به هر نوع مقرره ای که حدود آن را مشخص سازد .
۲- دیکتاتوری دسته جمعی در کادر منافع قشر یا قشرهای مشخصی از
طبقات جامعه ؛

این دو نوع دیکتاتوری در حالیکه هر اس انگیز و مخرب است نتوانسته
بمقیاس وسیعی بمفهوم آزادی در چهار دیوار حقوق طبیعی بشر تجاوز کند زیرا
معناً فاقد چنین قدرتی بوده است ؛ در قرن بیستم به تعداد زیادی از این
دیکتاتورها برخورد می کنیم که اثر قاطعی در تغییر مجرای فکر بشر نداشته اند
از قبیل :

سالازار در پرتغال ، باتیستا در کوبا ، ژنرال اوبیکو در گواتمالا و

بالاخره ارگاس در برزیل .

بنظر فلاسفه رآلیست قرن ما این دیکتاتورها بمشابه مواد سمی هستند که در قفسه‌های مخصوص داروخانه‌ها نگهداری میشوند و با علامت يك مجمه و دو استخوان صلیب وارو ذکر کلمه «خطر مرگ» مشخص شده‌اند . مردمی که در قلمرو این دیکتاتورها زندگی می‌کنند با آگاهی سم شوکران محرومیت از حقوق را مانند سقراط مینوشند .

بررسیهای جامعه شناسی نشان میدهد که گاهی امکان دارد پاره‌ای از مردم این سرزمین‌ها مثل کسانی که خونشان با مواد سمی افیون و هروئین خو گرفته شدت عمل سموم سیاسی را بسبب عدم وجود عکس‌العمل در نیابند .

اما مردمی که هوای دنیای آزاد را استنشاق میکنند همواره عبارت «خطر مرگ» و تصویر مجمه و استخوان را در پیش چشم دارند .

غم‌انگیز ترین فاجعه تاریخ پیدایش^۹ دیکتاتوری‌های نوع سوم است که آنها را دیکتاتورهای حزبی می‌نامند . دیکتاتورهای حزبی نیز بر دو دسته‌اند :

۱- دسته ساده لوحان ؛

۲- دسته آبدیدگان .

گروه ساده لوحان دیکتاتورهای حزبی قهرمانان مشهوری داشته است که با سادگی بلاهت آمیز و بدون رعایت شرایط «دما گوژی» «عوام فریبی» بر- اساس امتیازات نژادی و سیاسی و اقتصادی با ایجاد احزاب توفیق یافته‌اند و یا احزاب موجود را بسود امیال خود با برنامه‌های آشکار به مطاوعت کشانده‌اند . در میان نام‌آوران این گروه اسامی چشم‌گیری وجود دارد .

موسیلینی و حزب فاشیست (۱۹۲۳-۱۹۴۳) با برنامه‌های اقتصادی به منظور رونق بخشیدن به اقتصاد فرسوده ایتالیا . تجلی ناسیونال سوسیالیسم به رهبری آدلف هیتلر در جهت توسعه اراضی آلمان و تصاحب بازارهای جهانی (۱۹۳۳-۱۹۴۵) ژنرال فرانکو و فالانژیست‌های اسپانیا (تراژدی ناتمام قرن ما) .

اما دیکتاتورهای دسته آبدیدگان مجهز به ایدئولوژی هستند و شعارهای گرم و انسانی دارند : آزادی و برابری ، برادری . صلح و دوستی ؛ این دیکتاتورها همانطور که خود میگویند از مصالح خاصی برش یافته‌اند . در سرتاسر جهان نیز پیروانی داشته‌اند و دارند و این نیز دور از منطق نیست زیرا شرایط زمان را شناخته‌اند . شکل جهانی این نوع دیکتاتوری دیکتاتوری

پرولتاریا است نوع و نمونه منطقه‌ای آن ناصریسم در دنیای عرب میباشد . کمونیسم با شعار: «نان و لباس» گرسنگان را برمی‌انگیزد و با شعار صلح و دوستی صلحدوستان و آزادبخواهان را مجذوب میکند .

ناصر در اجتماعات عرب دم از برتری نژاد عرب میزند ، در کادر کشورهای اسلامی پیشوای مذهبی میگردد ، در قاره افریقا از عربت چشم می‌پوشد و لباس محلی آفریقائی بتن میکند ، در قلمرو مسائل جهانی از برابری و دوستی سخن میگوید و از سوئی مجهز به ایدئولوژی سوسیالیسم اسلامی است؛ حزب هم دارد ، با اینهمه سیستم یک حزبی ناصر که تلاش میکند با اقتباس از روشهای موفق کمونیستها به اهداف خاص خود نائل آید هرگز مقلد خوبی نبوده است زیرا در شرایط کنونی صرفنظر از اندیشمندان عرب بسیاری از ساده لوحان نیز او را با چند چهره‌ای که بیان شد دیده‌اند و شناخته‌اند .

اما دیکتاتوری پرولتاریا چنین نیست : این دیکتاتوری آزادی بخش است اراده و خواست طبقاتی کارگران را در کادر قانون بجهان هستی تحمیل میکند ، بیاری مظلومان جهان برمیخیزد و مجهز بایده‌لوزی است .

چهره‌های مختلف دارد زیرا صفحات کتاب لایزال ولم بتغیر آنرا فلسفه مارکسیسم هستی بخشیده و با قدرت‌های زرد و سرخ کتاب فلسفه اش شیرازه بندی شده و بصورت مفسر و شارح حقوق طبیعی بشر ، مذهبی ارائه کرده است که مانند الهیون این مذهب را ازلی وابدی میداند ؛ لیکن درحالیکه بمنظور اثبات لزوم تحول و تکامل دوران اقتصادی اجتماعات بتبع جبر تاریخ و همچنین اثبات فرارسیدن عصر تباهی سرمایه داری به «تغییرات مستمر» در کائنات اشاره میکند و معتقد است که در یک رودخانه هرشناگر بیش از یکبار نمیتواند شنا کند زیرا مرتبه دوم با آب دوم و مواد دوم مواجه میشود با اینهمه معلوم نیست که چرا این استدلال فلسفی را به قوانین تغییر ناپذیرمارکس دخالت نمیدهند قوانینی که در کادری علوم نظری است و براساس تغییرات کیفی و کمی جوامع تابع نوسانهای اقتصادی و بالخصوص تکنولوژی و توسعه امکانات علمی عصر حاضر است مگر آنکه چنین استدلال شود :

درجهان همه چیز بجز کمونیسم تغییر پذیر و در حال تکامل یا استحاله است این نتیجه‌ایست که قهراً از عمل کمونیستها و تلقی آنها از تجدید نظر طلبی حاصل میشود این مردمان نو که از مصالح خاصی برش یافته‌اند و میگویند «سزد دنیای نو با مردم نو»

امروز از نو و حقایق علم در زمینه عقاید و سیاست و اقتصاد اعراض
 میکنند و باب احتجاج و اجتهاد را بر خود می بندند؛ دیکتاتوری
 پرولتاریا نیز پاسدار این پورسیم سیاسی است!!

در این باره روشنتر سخن بگوئیم: کلمه پرولتر از کلمه پرولتاریوس
 گرفته شده است قرن‌ها پیش این کلمه به طبقه‌ای از اجتماع اطلاق میشد که در
 پست‌ترین شرایط زندگی قرار داشت:

از مالیات معاف بود و جامعه هنری جز تکثیر نسل برای او نمیشناخت.
 در عصر ما پرولتر به کارگرانی گفته میشود که بهره کارشان عاید آنها نمیکرد
 بلکه نیروی کار خود را در اداء دریافت حداقل مزد که همیشه بسود کارفرماست
 میفرودند ماینفت که متعاقب کنگره کمونیستها در لندن نوامبر سال ۱۸۴۸ منتشر
 شد در آخرین جلسه چنین میگوید: «پرولترهای جهان متحد شوید» که آن
 را در ایران ترجمه کرده‌اند: «رنجبران جهان متحد شوید»

پرولتاریا به طبقه پرولترها اطلاق میشود. مارکس که از دنیا له روهای
 مکتب تاریخی در اقتصاد است با تئوری «ارزش - کار» یکی از جهات افتراق
 نظریه خود را با نظریات موجود سوسیالیسی بوجود آورد. وی میگفت پیشرفت
 مایشینیسیم عدم هم آهنگی فعالیتهای اقتصادی منجر به بی‌تطمی‌هائی میشود که
 روز بروز بر قدرت سرمایه داران محدود و فقر کارگران میافزاید و برای اینکه
 این تضاد بر طرف شود باید سازمان اجتماعی و نظام اقتصادی تغییر کند.
 يك بررسی ساده نشان میدهد که این نظریات قبل از مارکس نیز با حدت
 و شدت وجود داشته است و حتی افلاطون نیز در کتاب جمهوریت از این
 بیعدالتهای یاد کرده است.

در مارکسیسم - لنینیسم جنبه پراتیک قوی‌تری به روش‌های اقتصادی داده
 شده است و در حقیقت نخستین انقلاب کمونیستی جهان با دست طبقه کارگر پیروز
 شد قیام پرولترها بثمر رسید در حالیکه مفهوم پرولتر در دنیای کمونیسم تغییر

نکرد و در مدتی کمتر از بیست سال یعنی (۱۹۱۷-۱۹۳۶) نشان داده شد که
 «قشر ممتازی» در جامعه کمونیست بوجود آمده که ارتباطی با پرولتاریا نداشت
 اینها روشنفکران و قدرت طلبانی بودند که زیر عنوان تصفیه چندین هزار نفر را
 به عالم باصفای مرك فرستادند؛ سالها بعد اقدامات این قشر ممتاز در کنگره‌های
 جهانی کمونیسم تأیید نشد و اقدامات «جنایت آمیز» نام یافت لیکن تصفیه‌ای که
 تا چند ماه پیش در محافل کمونیسم از آن با نفرت یاد میشد با همه اشمئزاز

بشکل خونین تر و هراس آورتر در پکن آغاز شده است .

این حقایق نشان دهنده واقعیات تلخی است و آن گسستن پیوندهای انسانی و تضعیف عواطف و علائق معنوی میباشد که نتیجه تغییر و استقرار تعاریف عملی مفهوم اخلاق سوسیالیستی در کادر منافع پرولتاریا است با ضمانت اجرائی دیکتاتوری پرولتاریا نوعی دیکتاتوری که بنیان گزاران خود را از حکومت رانده است و به حکومت قشر ممتاز انجامیده ، قشری که برای ابقاء خود به نوعی حکومت دیکتاتوری دسته جمعی نیازمند است !!

در واقع الیگارشی مدرن کمونیسم جای پرولتاریا را پر کرده و این حوادث همزمان با پیشرفت افکار مکتب جدید تعاونی (نئو-سولید اریسم) در جهان آزاد است افکاریکه از سوئی بشر را با حفظ حقوق طبیعی از مزایای عصر تکنولوژی بهره مند میسازد و از سوئی دیگر با بسط و توسعه بیمه های اجتماعی و افزایش سطح مالکیت و تعداد مالکان و تسهیم کارگران در سهام کارخانه ها توفیق یافته است که بمقیاس وسیعی مفهوم پرولتاریا به کارگر بهره مند از نتایج کار خود تغییر دهد در حالیکه طبقه پرولتاریا در جهان کمونیسم از اساسی ترین حقوق بشر محروم است : حق آزادی ، حق انتخاب شغل ، حق دفاع در مقابل ظلم ، حق بیان فکر و عقیده (در سرزمین هایی که کتاب روزنامه با پول دولت منتشر میشود و مطالب آن را کارمندان حقوق بگیر تنظیم میکنند).

با اینهمه اختلاف نظر مجریان قوانین مارکس نشان میدهد که همیشه باید با عدم اعتقاد به «قاطعیت اعتقاد» مسائل اجتماعی و سیاسی را در کادر علم و تجربه بررسی کرد.

هر انسان حقیقت پژوهی نیز میتواند از خود پرسد که چرا عملاً در حکومت های کمونیست قدرت حاکمه بسرعت از طبقه کارگر به طبقه روشنفکر منتقل میشود؟!

و چرا در طبقه روشنفکر قشر کوچکی زیر عنوان قشر ممتاز کور کورانه روشنفکران ، نویسندگان ، هنرمندان و همه اندیشمندان را موریانه وار به مجرای تحمیلی میکشاند ؟!

و چگونه در این سیستم دیکتاتوری دموکراتیک هر کس بر سر پاست همه

چیز هست و آنکس که بی باشد از وزارت و عضویت حزب به نیستی سقوط میکند؟! و برای برپا ایستادن و همیشه حاکم بودن چه شرایطی لازم است؟ و اگر حزب حکومت میکند چگونه نمیتواند آزادی فرد معزول را در برابر عده‌ای انگشت شمار حفظ کند؟! بنابراین حق حاکمیت ملی در اینکشورها از کجا سرچشمه میگیرد؟ و این چگونه رژیم است که همیشه دیکتاتور پرورش میدهد؟ دیکتاتوری که بنام پروئتاریا حکومت مطلقه فردی دارد!

پاسخ این پرسشها را مباحث آینده ما روشن میکند.

